

برادری و سوسیالیسم

اصل دین ای بنده ذهن روشن کردن است - دوزخ است ذهنی که بسته، تاریک، بی روزن است
باید از تاریکی به سوی نور رفت - لیبرالیسم، تاریک، سوسیالیسم روشن تر است

ان الله یامر بالعدل والاحسان

بنام خداوند وجدان و عقل - که فرمان دهد مردمان را به عدل
مدیران چو بر عدل باشند و مهر - جهان می شود چون بهشت پر ز مهر
جهان را کنون باید از سر نوشت - جهان با عدالت شود چون بهشت
هر کجا عدل هست آنجا هست بهشت - دوزخ است آنجا که عدل نیست نی بهشت
هر کسی مدیر خویش است یا مدیر خویش و جمع - چون مدیر جمع گشتی گردی پدر
حکمرانی هست با صالحان - صالحان هستند جای پیغمبران
صالحان و دوستان خدا - عدل سازند و مهر ورزند به مردمان
غیر راه مستقیم و سوسیالیسم - نیست راهی بهتر در زندگی
امر به معروف و نهی از منکر یعنی - سوسیالیست باش و صالح در زندگی

انقلاب اول (۱۳۵۷) به رهبری امام خمینی ره اگرچه نامش انقلاب اسلامی بود ولی به اندازه کافی تبیین نشده بود. لذا به جریانی خام با راهبرد «هرکس بدنبال منافع خود» (لیبرالیستی) تبدیل و با مشکلات فراوانی روبرو شد و به نتیجه مطلوب نرسید ولی انقلاب (گام) دوم به رهبری آقای شهید ایران ره یک انقلاب اسلامی واقعی با راهبرد «همه بدنبال منافع و مصالح ملی» (سوسیالیستی) تعریف و تبیین شد. در این راستا وظیفه اصلی دولت تامین امنیت مردم و کنترل سلامت اقتصاد کشور است. انشالله در این راهبرد صادق باشیم و خالصانه عمل کنیم تا به نتیجه مطلوب برسیم.

<http://iran.somee.com>

اسلام در یک کلمه :

یعنی صالح شناسی و ظالم شناسی. و اینکه مراقب باشی ظلم نکنی و ظالم نباشی. پس لازم است که مصادیق ظلم را در جامعه و همچنین حقوق فردی و اجتماعی افراد را بشناسی تا بتوانی از ظلم و ظالم دور شوی و به خط عدالت و قوانین عادلانه اجتماعی نزدیک شوی و در فضای عدالت و قوانین عادلانه (حقوق بشر) زندگی کنی و اگر مدیریت جامعه و مسولیت اجتماعی پیدا کردی بتوانی از حقوق فردی و اجتماعی مظلومان در مقابل ظالمان و مستکبران دفاع کنی و حقوق ضایع شده مستضعفان را از ظالمان و ستمگران باز ستانی و به آنها بازگردانی که این عین «مهربانی» است. خلاصه اسلام اجرای این فرمان الهی در جامعه است: ان الله یامر بالعدل والاحسان، بطوریکه مسلمان هر کار اجتماعی می خواهد انجام دهد اول از خود باید بپرسد آیا اینکار «صالحانه» است یا «ظالمانه» یا «عادلانه» ؟ و اگر ظالمانه بود انجام ندهد. مابقی دستورات اسلام مانند نماز و روزه و... مقدمات و تشریفات و آداب و مناسک همه فرع بر اصل مبارزه با ظلم و فساد و ظالم و مفسد می باشد که برای ذهن پروری و روان سازی (هدایت) انسان لازم است. و لذا تا زمانی که جامعه از ظلم و ستم پاک نشده و جامعه کاملاً عادلانه نشده به دین و صالح و مدیریت صالحان (سوسیالیسم) نیاز است و در صورتی که جامعه کاملاً امام زمانی و عادلانه شد یک مدیریت اجرایی خیلی ساده برای تنظیم امور کفایت میکند. و نکته آخر اینکه: جمهوری اسلامی ایران یعنی «جمهوری منافع و مصالح ملی ایران». زیرا پسوند اسلامی اینجا منظور حفظ منافع و مصالح ملی است.

اهدنا الصراط المستقیم

مستقیم در این آیه به معنای سوسیالیسم و سمت درست تاریخ است. صراط مستقیم یعنی صراط سوسیالیستی که به معنای رعایت منافع و مصالح عمومی خلق ها است. «صراط المستقیم» دو بار در قرآن تکرار شده است. سوره فاتحه (۱:۶) و سوره صافات (۳۷:۱۱۸)

ترامپ (آمریکا) و نتانیاهو (اسرائیل) به این دلیل عاشق لیبرالیسم اند که لیبرالیسم مالکیت را نامحدود می داند. و به این دلیل با اسلام و سوسیالیسم دشمن اند و می جنگند که اسلام و سوسیالیسم مالکیت را محدود به قوانین عادلانه و منافع و مصالح ملی کرده است.

جنگ لیبرالیسم بر ضد سوسیالیسم و اسلام ابدی است. مثل جنگ شیطان با خداست و عاقبت خداوند پیروز است.

صالح

صالح کسی است که زندگی به شیوه پیامبران الهی را برای خود برگزیده و همچون پدر در فکر مدیریت پدرانه بر مردم و جامعه است و مردم او را به صالح بودن و پدری بر امور خود قبول دارند و با رأی خود او را تأیید کرده اند و به اصطلاح با رهبری و حاکمیت او بیعت کرده اند.

حکومت اسلامی

حکومت اسلامی همان حکومت سوسیالیستی الهی است که صالحان آن را اداره می کنند و راهبرد شان حفظ و پشتیبانی از مصالح و منافع ملی است.

چرا مردم از سوسیالیسم می ترسند

همانطور که در غرب و آمریکا مردم از اسلام و مسلمان می ترسند و وقتی کلمه اسلام و مسلمان را می شنوند یاد تروریسم و خشونت می افتند در ایران و جوامع اسلامی نیز از کلمه سوسیالیسم و سوسیالیست می ترسند و واژه دارند. چون آن را به معنای کمونیسم و کمونیست در نظر می گیرند. و کمونیست در ایران به معنای بی خدا، ضد خدا و بی دین معرفی شده است. در غرب اسرائیلی ها و صهیونیست ها اسلام را و مسلمانان را و حتی عربها و ایرانیان را تروریست یا طرفداران تروریسم و خشونت معرفی کرده اند. مردم عادی امروز در غرب اسلام را اینطور فهمیده اند. یهودیان صهیونیست در غرب بیش از هفتاد سال است که فلسطین را با زور و ترور و خشونت علیه فلسطینیان توانستند هم فلسطین را اشغال نمایند و هم به جوامع غربی بفهمانند که اسلام و مسلمانان تروریست و ضد حقوق بشر هستند. در ایران نیز همین نگرش و فهم نسبت به کمونیسم و سوسیالیسم وجود دارد و به این زودی ها از ذهن ها پاک نمی شود. اما در معنای واقعی کلمه سوسیالیسم به معنای خدمت کردن به خلق و جمع و مردم و ملت توسط نیکوکاران و صالحان است. دین، اساساً کنترل کردن روحیه لیبرالیستی انسان از انجام کارهای بد و ظالمانه است. مثلاً دین برای فرشتگان خداوند که ذاتاً موجودات خوب و بی آزاری هستند لازم نیست.

کفر چیست و کافر کیست ؟

اینکه بعضی از وزاری خارجه اروپا و هند و ... با ایران تماس می گیرند و آمادگی خود را برای کاهش تنش میان ایران و آمریکا اعلام می کنند ولی حاضر نیستند طرف متجاوز را حتا محکوم بکنند یعنی چه ؟ یعنی میدانند که آمریکا متجاوز است اما بدلیل روابطی که با متجاوز دارند آن را اظهار نمی کنند، پنهان می کنند، روی حقیقت را عمداً می پوشانند. این معنای واقعی کفر است. و این یعنی فاجعه اخلاقی در دولت های لیبرالیستی غربی.

زندگی آسان نیست

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها - حیات آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
زندگی آسان نیست مخصوصاً برادری و مهربانی نسبت به مردم (سوسیالیست و صالح بودن)
هر کس می خواهد خوب زندگی کند باید معانی این چند کلمه را خوب یاد بگیرد : فیزیک و متافیزیک (روح و عقل) ، شامل : گفتمان ، راهبرد و راهکار. البته هر کس معانی این کلمات را خوب یاد گرفت، فیلسوف می

شود. فیلسوفان و دانایان هم مانند پیامبران اگر همه یکجا زندگی کنند هیچ اختلافی با هم پیدا نمی کنند. اختلافات جزئی را هم می توانند با گفتگو حل کنند. پس فیلسوفان و دانایان و پیامبران همه از یک جنس و هم سنخ هستند. تاریخ از نظر **متافیزیکی** (عقلی) دو سمت و سو دارد.

۱- **سمت خودخواهانه و کودکانه** (لیبرالیسم) که انسان در این نگرش همه چیزهای خوب را برای خود می خواهد و منافع خودش برایش بالاترین اهمیت را دارد و اولویت او خودش است.

۲- **سمت عادلانه و پدرانه** (سوسیالیسم). در این نگرش انسان همه نعمات و مواهب زندگی را برای همگان می خواهد و خود را با دیگران برابر و بلکه برادر می داند.

پیامبران سمت عادلانه و پدرانه (سوسیالیسم) را برای زندگی برگزیده اند و آن را **خداپرستی** نامیده و با این نگاه به سمت بهشت سازی جهان می روند. **مستکبران و خودخواهان اما سمت برتری طلبی و کودکانه** (لیبرالیستی) را برای خود برگزیده و انتخاب کرده اند و کاری به این ندارند که زمین برای دیگران به بهشت تبدیل می شود یا به جهنم. منافع شخصی شان بیش از هر چیز دیگر برای آنها اهمیت دارد. آرمان و نظام **پدرانه** (برابری و برادری) و **سوسیالیسم** اگر توسط مردم و بویژه دولتها پذیرفته و بخوبی اجرا شود، زمین برای ساکنانش به بهشت تبدیل می شود.

رسد آدمی به جایی که بجز **بهشت** نبیند - اگرش که **نفس** گذارد و به **دوزخ** نیندد

زندگی آسان نیست دشوار است ولی - کم کسی داند که با صبر آسان شود

اول ای جان دفع شر موش کن - وانگه اندر جمع گندم کوش کن

هدف

هدف از نگارش این مقاله و مجموعه مقالات پیوست بررسی نواقص موجود در ساختار حکمرانی «پدرانه» جمهوری اسلامی است و البته جستجوی راه حل هایی برای رفع این نواقص. وطن و جمهوری اسلامی ایران خانه ای است که ما انقلابیون آن را برای خود ساخته ایم تا با امنیت و شرافتمندانه در آن زندگی کنیم و رهبری آنها مانند پدری است که ما به انتخاب خود از افراد صالح و شایسته این وطن بر آن قرار داده ایم تا زندگی ما را هدایت و ما را به رشد و تعالی و پیشرفت برساند، باید از این خانه و از این پدر تا پای جان حمایت کنیم و مطیع ایشان باشیم.

آرمان **پدرانه**، گفتمان توحیدی، ملی و امتی ما ملت بزرگ و ایرانیان مسلمان است که من مایلم مانند دکتر علی شریعتی آن را گفتمان «**سوسیالیزم الهی**» بنامم. اگر سوسیالیسم و لیبرالیسم را بخواهیم از دیدگاه قرآن معنا کنیم. سوسیالیسم، صراط مستقیم و وحدت جمعیت است. و لیبرالیسم، صراط تکبر شیطانی است که بر منیت فردی پافشاری می کند. و اگر سوسیالیست و لیبرالیست را بخواهیم در یک جمله تعریف کنیم: سوسیالیست، عدالت خواه، نودوست و مسئولیت پذیر است ولی لیبرالیست، یکجانبه گرا، خودخواه و مسئولیت ناپذیر.

لیبرالیست و سوسیالیست دو صفت اخلاقی متضاد هستند. برابری و عدالت، کف گفتمان **پدرانه** است.

لیبرالیست، خودخواه و از خود راضی و **سوسیالیست**، مردمی و عدالت خواه است. در ادیان الهی خوش اخلاق و نیکوکار به کسی گفته می شود که هم سوسیالیست باشد و هم خدایاور و متأله. کسانی که به راحتی می گویند «به من چه» و از زیر بار مسئولیت فرار می کنند، اینها خودخواه، بد اخلاق و **لیبرالیست** هستند.

برادران عزیز و مسلمانان از واژگان نامأنوس **لیبرالیست** و **سوسیالیست** نباید ترسید. این دو واژه اگرچه غربی اند ولی به ما کمک می کند که معنای واقعی اسلام و مسلمانی و ایمان به خدا را بشناسیم و بدانیم که صالحان و صدیقان و پیامبران و اولیاء چگونه این همه نسبت به جامعه احساس مسئولیت پذیری داشته و درجه اخلاص آنها در نودوستی و کمک به محرومین و مستضعفان و مظلومان چرا تا این اندازه در آنها قوی بوده است. شما اگر زندگی امامان بزرگوار شیعه و مخصوصاً حضرت علی ع را مطالعه نمایید متوجه خواهید شد که این بزرگواران زندگی خود را وقف خدمت به جامعه و مردم کرده بودند و به معنای واقعی کلمه یک

«**سوسیالیست متأله**» بوده اند و جان شریفشان را نیز در این راه و در راه خدمت به خلق خدا تقدیم کرده اند و کلمه «**شهادت**» به معنای واقعی کلمه شایسته و برازنده این بزرگواران است. امام حسین ع نیز سیدالشهدا

نامیده شده اند چون به معنای واقعی کلمه «سوسیالیست متأله» بوده اند. آقای شهید ایران (ره) نیز سرتاسر زندگی خود از بچگی تا زمان شهادت چنین بوده اند. و اساساً صالح بن صالح که به اهل بیت ع و صالحان شیعه لقب داده شده با «سوسیالیست متأله بن سوسیالیست متأله» یکی است. اصطلاح از ظلمت به سوی نور رفتن نیز که در قرآن برای مومنان آورده شده دقیقاً به معنای دور شدن از انجام کارهای بد و خودپسندانه (لیبرالیستی) و نزدیک شدن به انجام کارهای خوب و خداپسندانه (سوسیالیستی) است. و اما از نقایص حکمرانی جمهوری اسلامی پس از انقلاب اسلامی ایران می توان به بی توجهی به الزامات سیاسی و مخصوصاً الزامات اقتصادی وحدت ملی کشور و نظام «پدرانه» که سوسیالیسم الهی می باشد، و عدم یکپارچگی و بعضاً تناقض در راهکارها و راهبردهای حکمرانی ایران اشاره کرد. خدمت به خلق (خدا) اگر رایگان و بدون چشم داشت و صرفاً برای رضای خدا (سوسیالیستی خالص) باشد نشانه اخلاص در عمل «برادری و برابری» است. از علی ع آموز اخلاص عمل، سیدعلی آموخت اخلاص در عمل کجاست جانشین پیامبر آن روح پاک - از ما هزار درود بر او از خدا سلام

تفاوت لیبرالیسم با سوسیالیسم

«بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن» مولانا در نگاه عمیق خود به انسان و جهان، ما را از توجه صرف به «آفریده» ها و اشیا فراتر می برد و به «آفرینش» و حقیقتی که در پس آن نهفته است، دعوت می کند. از این منظر، می توان انسان ها را بر اساس نوع نگاهشان به زندگی و جهان به دو گروه کلی تقسیم کرد: انسان هایی که نگاهشان به زندگی «زندگی برای خود» است و انسان هایی که نگاهشان فراتر از خویشتن و معطوف به «زندگی برای همه» است.

برای درک بهتر این تفاوت، می توان رابطه یک کودک و پدرش را مثال زد. کودک خردسال معمولاً جهان را از دریچه نیازها و خواسته های محدود و شخصی خود می بیند. او به دنبال بازی، آسایش و به دست آوردن چیزهایی است که دوست دارد. اما پدر، نگاه گسترده تری دارد؛ او به سلامت کودک، آینده او، حفظ تمام اعضای خانواده و تأمین زندگی همه و حتی نسل های بعدی می اندیشد. بنابراین، تفاوت نگاه کودک و پدر، صرفاً تفاوت در سن نیست؛ بلکه تفاوت در میزان آگاهی، مسئولیت پذیری و وسعت نگاه به زندگی است. از این منظر، می توان گفت تفاوت انسان ها را باید در نوع نگاه آنان به زندگی و موضوع عشق و علاقه های آنان جست و جو کرد. کودک بیشتر عاشق «خود» و داشته های خود است، در حالی که پدر، علاوه بر خود، به زندگی و آینده فرزند و همه اعضای خانواده عشق می ورزد. کودک بیشتر مصرف کننده و بهره بردار و دیگری مسئول حفظ، پرورش و ساختن و توسعه زندگی است. در این چارچوب، می توان میان دو نوع نگرش اقتصادی و اجتماعی نیز تمایز قائل شد: نگرش لیبرالیستی «همه برای من» و نگرش سوسیالیستی «همه برای همه».

انسان لیبرالیست، بیش از هر چیز به منفعت شخصی و مالکیت فردی توجه دارد. در این نگاه، ارزش بسیاری از پدیده ها با میزان سود و منفعتی که برای فرد ایجاد می کنند سنجیده می شود. چنین انسانی ممکن است جهان را بیشتر به عنوان مجموعه ای از منابع و کالاهایی ببیند که می توان آنها را خرید، فروخت و از آنها سود به دست آورد. در مقابل، انسان سوسیالیست، جهان و زندگی را امانتی ارزشمند می بیند که باید از آن حفاظت کرد و آن را آباد ساخت. او خود را مالک مطلق جهان نمی داند، بلکه خود را مدیر جهان و در برابر زندگی، طبیعت، جامعه و نسل های آینده مسئول می بیند. از این منظر، انسان خداپرست به جای آنکه تنها به «مصرف و معامله» بیندیشد، به «آفرینش، تولید، سازندگی و حفظ زندگی» نیز توجه دارد.

برای توضیح این تفاوت می توان از مثال تولیدکننده و تاجر استفاده کرد. تولیدکننده معمولاً به دوام، کیفیت و حفظ ارزش محصول خود اهمیت می دهد، زیرا نتیجه کار و آفرینش اوست. اما تاجری که صرفاً به سود معامله می اندیشد، ممکن است بیش از خود کالا، به میزان سود حاصل از خرید و فروش آن توجه کند. البته این مثال به معنای نفی تجارت یا مذمت آن نیست، بلکه صرفاً برای نشان دادن تفاوت میان نگاه مبتنی بر تولید و

سازندگی و نگاه مبتنی بر مبادله و سود به کار می‌رود. بر اساس این دیدگاه، می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین پرسش‌های فلسفه سیاسی این است که **حکمرانی باید در خدمت چه چیزی باشد**: منفعت فردی یا خیر عمومی؟ اگر دموکراسی را صرفاً به معنای حکومت خواست و اراده اکثریت بدانیم، ممکن است این پرسش پیش آید که آیا اکثریت همیشه بهترین و عادلانه‌ترین تصمیم را می‌گیرد؟ از این رو، در اندیشه مردم‌سالاری دینی، مردم‌سالاری صرفاً به معنای شمارش آرا نیست؛ بلکه باید با عدالت، اخلاق، شایستگی و مسئولیت‌پذیری همراه شود. در این نگاه، «**مردم‌سالاری دینی**» را می‌توان نوعی **خدا محور و صالح سالاری و شایسته‌سالاری** دانست؛ یعنی حکومتی که مشروعیت و جهت‌گیری خود را از ارزش‌های الهی و عدالت می‌گیرد و اداره امور را به افراد شایسته، صالح و توانمند می‌سپارد. از این منظر، مردم‌سالاری دینی به مفهوم شایسته‌سالاری (مريتوکراسی) نزدیک می‌شود؛ البته با این تفاوت که شایستگی در اینجا تنها به توانایی فنی و مدیریتی محدود نیست، بلکه اخلاق، عدالت‌خواهی و مسئولیت در برابر خدا و جامعه را نیز در بر می‌گیرد. بنابراین، تفاوت میان انسان خودمحور و انسان خدا محور را می‌توان، به‌صورت نمادین، تفاوت میان کودک و پدر دانست: کودک بیشتر به آنچه در اختیار دارد و به لذت امروز خود می‌اندیشد، در حالی که پدر به آینده، حفظ زندگی و رشد و تعالی فرزند خود توجه دارد.

بر همین اساس، می‌توان گفت اختلاف میان دو مکتب فکری لیبرالیسم و سوسیالیسم نیز، در برداشت ما، تا حدی به تفاوت میان فردمحوری و جامعه‌محوری بازمی‌گردد. لیبرالیسم بر آزادی و حقوق فردی تأکید بیشتری دارد، در حالی که سوسیالیسم بر عدالت اجتماعی، برابری و منافع جمعی تأکید می‌کند. از نگاه این مقاله، جامعه مطلوب جامعه‌ای است که در آن آزادی فردی در کنار عدالت اجتماعی قرار گیرد و هیچ‌کدام قربانی دیگری نشود. در نتیجه، اگر قرار باشد میان این دو رویکرد داورى کنیم، باید از خود بپرسیم: آیا هدف نهایی زندگی، صرفاً افزایش ثروت و رفاه فردی است، یا ساختن جهانی عادلانه، آباد و انسانی برای همه؟ از منظر خدا محورانه، انسان نباید خود را مالک مطلق جهان بداند؛ بلکه باید مانند یک برادر یا خواهر خود را امانت‌دار پدر و آفرینش و مسئول در برابر خدا، انسان‌ها و نسل‌های آینده بداند. در چنین نگاهی، قدرت نیز نباید وسیله سلطه فرد یا گروهی بر دیگران باشد، بلکه باید ابزاری برای خدمت، عدالت و آبادانی باشد. بنابراین، شاید بتوان گفت جامعه مطلوب، جامعه‌ای است که در آن آزادی با عدالت، مالکیت با مسئولیت، قدرت با خدمت و مردم‌سالاری با شایسته‌سالاری همراه شود. در چنین نظامی، نه فرد به بهانه آزادی می‌تواند حقوق جامعه را نادیده بگیرد و نه جامعه به بهانه عدالت می‌تواند آزادی و کرامت فرد را پایمال کند. از این منظر، آرمان نهایی حکمرانی خدا محور، نه «سلطه یک ایدئولوژی بر ایدئولوژی دیگر»، بلکه غلبه عدالت، اخلاق و خیر عمومی بر خودخواهی و منفعت‌طلبی است؛ زیرا در نهایت، انسان خردمند کسی است که از «خود» فراتر می‌رود و در خدمت «زندگی» و «آفرینش» قرار می‌گیرد.

از بهشت تا مرا ببریده اند - از نفیرم مرد و زن نالیده اند
در بهشت ما بودیم جمله سوسیالیست - با برادرها و خواهرها همه دوست پدر
چونکه یک یک وارد دنیا شدیم - لیبرالیست گشتیم ما دور از پدر
هر کسی دنیا به سوی خود کشید - جنگ و دعوا برپا شد گم شد پدر
تا دوباره جمع گردیم ما در بهشت - جنگ ها باید تا بیابیم دوباره یک پدر
بنظرم کلمات «**لیبرالیسم**» و «**سوسیالیزم**» نیز مانند کلمه «**استاندارد**» که در زبان فارسی جاافتاده و پذیرفته شده باید پذیرفته و همگانی و کاربردی شود.

جهانی میان دو گفتمان متضاد

جنگ اول و دوم و . . . همه را عذر بنه چون عاشقان مالکیت و مدیریت نتوانسته یا نخواستند که با دیگران برادر و برابر باشند به جنگ روی آورده‌اند. بشر از همان اول تاریخ پی به اهمیت مالکیت و مدیریت برده و در پی مالکیت و مدیریت انحصاری برای خود بوده است. هرچه رنج و مصیبت و بدبختی هم بوده همه به دلیل همین دو فقره عشق آدم به سر او آمده است. آدم ها هر یک بنا به وضعیت روحی روانی خاص خود به یکی از

دو سمت خوب و بد تاریخ، یکی سمت **خودپرستی** (غرور و منیت و رقابت) و دیگری سمت **خداپرستی** (نوعدوستی و رفاقت) و «پدرانه» گرایش پیدا کرده اند. نمونه اش همین قابیل خودمان است که به سمت **خداپرستی** (حفظ، تقویت و توسعه زندگی) گرایش پیدا کرد و برادرش قابیل گرایش به **خودپرستی** (مالکیت انحصاری زندگی برای خود، مصرف سهم دیگران و محدود کردن زندگی برای دیگران) را تجربه کرد. حس رقابت و خودخواهی اگر در انسان کنترل نشود و انسان نتواند و یا نخواهد با یک کنترل درونی (**تقوای الهی**) جلوی خود را بگیرد، انسان ناگزیر از دایره عدالت و برابری خارج و موجب ظلم به دیگران و نتیجتاً جنگ و دعوا در جامعه خواهد شد. اما اگر انسان بتواند از درون خود را کنترل (**تقوا**) کند و شهوت زیاده خواهی خود را کنترل کند جامعه به سمت نوعدوستی و زندگی مسالمت آمیز پیش خواهد رفت. اما بهر حال همیشه در جامعه عده ای زندگی خود را در **خودپرستی و رقابت** (لیبرالیسم) دنبال و عده ای دیگر آن را در **خداپرستی و رفاقت** (سوسیالیسم) جستجو می کنند. هیچ فرقی هم نمی کند که دینی باشند یا نباشند. من افراد زیادی را می شناسم که در آداب دینداری مو را از ماست می کشند ولی گرایش لیبرالیستی و **خودپرستی** خود را نمی توانند کنترل کنند. بر عکس کسانی هم هستند که آداب دینداری را چندان مراعات نمی کنند ولی تقوا دارند و زیاده خواهی طبیعی خود را کنترل می کنند و از دایره برابری و برادری (**خداپرستی**) خارج نمی شوند و در هر حال منافع و رفاه عمومی را بر منافع شخصی و افراطی خود ترجیح می دهند.

نکته حائز اهمیت اینکه من زندگی بسیاری از بزرگان و اولیاء خدا را خوانده ام که همه زندگی ساده و همراه با کنترل درونی و تقوا داشته اند و زندگی شان در دایره برابری و برادری (سوسیالیستی) بوده است. زندگی **خداپرستانه و سوسیالیستی** را در رفتار این افراد به وضوح می توان دید. افرادی نیز هستند که دارای رفتار **خودپرستانه و لیبرالیستی** هستند. اینها با پرداخت مالیات به دولت مخالف اند. دولت را که درصدد توسعه خدمات عمومی به مردم است مورد انتقاد شدید قرار می دهند و می گویند دولت می خواهد همه را مثل خود فقیر و بی چیز کند. وام های دولتی بزرگ را از دولت می گیرند و به هزار بهانه پس نمی دهند ولی با وام های کوچک که دولت به مردم میدهد تا کسب و کارهای خرد رونق بگیرد و زندگی ها کمی بهتر شود مخالفت می کنند.

لیبرالیسم و خودپرستی را فقط با نوعدوستی و خداپرستی (**سوسیالیسم**) می شود کنترل کرد که در اسلام به آن **تقوای الهی** می گویند. تقوای الهی یعنی نوعی کنترل درونی (**تقوا**) که انسان دینی به دستور خدا (پیامبران الهی) در خود بکار میگیرد تا بتواند به حقوق برابر خود با دیگران احترام بگذارد و رعایت نماید و از تجاوز به آن به جد خودداری نماید. **ان الله یامر بالعدل والاحسان**

کنترل درونی و تقوای الهی اگر توسط افراد رعایت شود جامعه به سمت نیکبختی و سعادت پیش خواهد رفت و افرادی همچون هابیل زمان (سیدعلی خامنه ای) در آن بوجود خواهند آمد. و پیامبران همه هابیل زمان خود بوده اند. اما اگر در جامعه افراد فاقد تقوای الهی باشند و تقوا در زندگی آنان معنایی نداشته باشد، افرادی همچون قابیل زمان (دونالد ترامپ) در جامعه پیدا خواهند شد که جامعه خود و جامعه جهانی را به جهنم تبدیل کرده است.

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی - تا بی خبر بمیرد در درد **خودپرستی**

جهانی میان دو گفتمان

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه - چون ندیدند حقیقت دل به افسانه زدند

از آغاز تاریخ، انسان ها هر کدام بر اساس وضعیت روحی و روانی خاص خود به دو سوی متضاد گرایش یافته اند: یکی **خودپرستی** (غرور، منیت و رقابت) و دیگری **خداپرستی** (نوعدوستی، رفاقت و برابری و برادری). نخستین نمونه این دو گرایش را در قرآن در برادران هابیل و قابیل می بینیم؛ هابیل به سوی خداپرستی و رفاقت، و قابیل به سوی خودپرستی و حس خودخواهی و رقابت رفت.

حس رقابت و خودخواهی اگر در انسان مهار نشود و انسان با تقوی درونی جلوی آن را در خود نگیرد، از دایره عدالت و برابری خارج شده و زمینه‌ساز ظلم، جنگ و دعوا در جامعه خواهد شد. اما اگر انسانها بتوانند حرص و طمع و شهوت زیاده‌خواهی خود را کنترل کنند، جامعه هم به سوی نوعدوستی و زندگی مسالمت‌آمیز پیش خواهد رفت.

در هر جامعه‌ای، گروهی زندگی را در مسیر خودپرستی و رقابت (لیبرالیسم) و گروهی در مسیر خداپرستی و رفاقت (سوسیالیسم) جستجو می‌کنند. این گرایش ربطی به ظاهر دینداری افراد ندارد. انسان‌هایی را می‌شناسم که در آداب ظاهری دینداری مو را از ماست می‌کشند، اما گرایش لیبرالیستی و خودپرستی خود را کنترل نمی‌کنند؛ و برعکس، کسانی هستند که آداب ظاهری دین را چندان رعایت نمی‌کنند، اما با تقوای درونی، توانسته‌اند زیاده‌خواهی طبیعی خود را مهار کرده و منافع عمومی جامعه را بر منافع شخصی خود ترجیح دهند.

زندگی بسیاری از بزرگان و اولیای الهی را خوانده‌ام؛ همه زندگی ساده‌ای داشتند و با کنترل درونی و تقوا، در دایره پدران (سوسیالیسم) زیستند. زندگی خداپرستانه و سوسیالیستی را در رفتار این افراد به وضوح می‌توان دید.

در جامعه افراد خودپرست و لیبرالیست با پرداخت مالیات مخالفند. دولت را که درصدد توسعه خدمات عمومی است مورد انتقاد قرار می‌دهند و می‌گویند «دولت می‌خواهد همه را مثل خود فقیر کند». وام‌های کلان دولتی را می‌گیرند و به هزار بهانه پس نمی‌دهند، اما با وام‌های کوچکی که دولت به مردم می‌دهد تا کسب‌وکارهای خرد رونق یابد، مخالفت می‌کنند.

لیبرالیسم و خودپرستی را در جامعه تنها با نوعدوستی و خداپرستی (سوسیالیسم) می‌توان کنترل کرد؛ در اسلام به آن تقوی الهی می‌گویند. تقوی الهی یعنی نوعی کنترل درونی که انسان دینی به دستور خدا و پیامبران الهی در خود ایجاد می‌کند تا به حقوق برابر با دیگران احترام بگذارد و از تعدی و تجاوز به حقوق مردم جداً خودداری نماید. ان الله یامر بالعدل والاحسان

اگر کنترل درونی و تقوی الهی در جامعه رعایت شود، جامعه به سوی نیک‌بختی و سعادت پیش خواهد رفت و افرادی همچون هابیل زمان (آقای شهید ایران) در آن شکوفا خواهند شد. و پیامبران همه هابیل زمان خود بوده‌اند. اما اگر تقوا در زندگی مردم معنایی نداشته باشد، افرادی همچون قابیل زمان (ترامپ آمریکایی) ظهور خواهند کرد که جامعه خود و جهان را به جهنم تبدیل کرده است.

با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی - تاب‌ی خبر بمیرد در درد خودپرستی

چرا باید کتاب بخوانیم

کتاب خواندن باعث می‌شود که از انجماد و سخت شدن مغز و فکر ما جلوگیری نماید و به اصطلاح فکرها نرم شود. انجماد فکری بدترین درد انسان است که باعث می‌شود که بتدریج به همه چیز با شک و تردید نگاه کنیم و فکر جدید را اساساً مخرب و دشمن فرض کنیم. فکر جدید و بهتر را دیگران نپذیریم چرا که می‌ترسیم باعث شکسته شدن فکر منجمد ما شود. کسی که فکر و مغز باز و نرمی دارد از گفتگو و شنیدن فکر و نظر و اندیشه دیگران نمی‌ترسد و اگر اتفاقاً با فکر و اندیشه بهتری مواجه شد براحتی آن را می‌پذیرد و رشد می‌کند. و این بالاترین دستاورد برای انسان است که فکر و اندیشه اش رشد کند و ارتقاء یابد و به کمال خرد و معرفت برسد.

غرق در فکرم چون ماهی در آب - فکر چیست ؟ همه باد هوا

فکرهایی کان مغز دارند و نور - ثبت کن آنها را، هستند از خدا
رسد آدمی به جایی که بجز بهشت نبیند - اگرش که نفس گذارد و به دوزخش نبیند
فیشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون الحسنة

خدا، انسان با رحم و مدیریت رحمانی

رحمت، والاترین و برجسته‌ترین صفت ذات اقدس الهی است. میزان تحقق «انسانیت» در وجود آدمی، به فراخنای رحمتی باز می‌گردد که در تعامل با دیگران و جامعه از خود بروز می‌دهد. اسلام نیز با نخستین شعائر خویش یعنی «بسم الله الرحمن الرحيم»، انسان را به این صفت محوری خداوند متوجه می‌سازد. در نظام ارزشی قرآن، عدالت، حداقلی‌ترین سطح انسانیت شمرده شده و رحمت، فراتر از آن قرار گرفته است؛ چنان‌که آیه شریفه می‌فرماید: «ان الله یامر بالعدل والاحسان». هر گونه رفتاری که فروتر از خط عدالت باشد، در زمره ظلم قرار می‌گیرد و ظلم، رفتاری غیرانسانی، ضدخدایی و شیطنانی است. این چارچوب فکری و رفتاری، بنیان زندگی انسان را شکل می‌دهد و دین مبین اسلام با عنوان «مدیریت رحمانی»، کامل‌ترین الگوی زیست مبتنی بر مهربانی را برای بشر ترسیم کرده است. امروزه با توجه به آشفتگی‌های گسترده جهان، مدیریت اسلامی به مثابه‌ی یک ضرورت انکار ناپذیر جهانی مطرح است. در نقطه مقابل، مدیریت استکباری غرب قرار دارد که با تکیه بر ظلم و ستم، نه تنها جهان را به ورطه بحران کشانده، بلکه همواره در صدد گسترش این رویه به کشور ایران نیز بوده است.

نگاه دیگر

مهربانی، نه فقط صفتی در میان صفات خدا، که گوهر ذات او و معیار سنجش انسانیت ماست. انسان به اندازه‌ای که رحمت را در رفتار خویش جاری می‌سازد، به حقیقت خویش نزدیکتر می‌شود. اسلام این پیام را در اولین کلام خویش، یعنی «بسم الله الرحمن الرحيم»، خلاصه کرده است تا انسان هیچ‌گاه این اصل بنیادین را از یاد نبرد. در قرآن، عدالت نقطه‌ی شروع است و احسان (که فراتر از عدالت و سرشار از رحمت است)، اوج کمال. هر گام در زیر این خط، سقوط به وادی ظلم است؛ ظلمی که پژواکی از شیطان دارد نه خدا. مدیریت رحمانی، ترجمان همین نگاه در همه شئون زندگی است و امروز که جهان در گردابی از بی‌سامانی دست‌وپا می‌زند، این الگو می‌تواند نجات‌بخش باشد. در برابر این جریان نجات‌بخش، نظام استکباری غرب، با تمام قوا در تلاش است تا چتر ظلم خود را بر سر جهان و به ویژه ایران بگستراند؛ تلاشی که در تضاد کامل با جوهره رحمت است.

نگاه دیگر

مهم‌ترین و بهترین صفت خدا، مهربانی (رحم) است. ارزش واقعی یک انسان هم به این است که چقدر با دیگران مهربان و رحیم است. به همین دلیل، اسلام اولین جمله‌اش را با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع کرده تا ما را به یاد این اصل بزرگ بیندازد. در قرآن، عدالت پایه کار است، ولی از عدل بالاتر، نیکی و احسان است که با رحمت معنا پیدا می‌کند. اگر کسی از خط عدالت پایین‌تر بیاید، کارش ظلم می‌شود؛ و ظلم، کار شیطان است، نه خدا. این طرز فکر، اساس زندگی ماست و اسلام آن را در قالب «مدیریت رحمانی» و برادرانه به ما یاد داده است. در دنیای پر آشوب امروز، این نوع مدیریت، یک نیاز جدی است. در سوی دیگر، مدیریت غربی که بر پایه استکبار است، با انجام کارهای بد (ظلم و ستم) روز به روز جهان و مخصوصاً کشور ما را هدف گرفته تا بی‌رحمی خود را گسترش دهد.

به متن زیر توجه کنید اگر خیلی ساده «دین» را به معنای «مدیریت» و «دین خدا» را «مدیریت خدایی» می‌دانستیم و می‌شناختیم این اتفاق نمی‌افتاد که مردم در فهم دین دچار این همه بداندیشی شوند که لازم باشد این همه توضیح بدهیم و آخرش هم معنای دین روشن نشود و فهم مطلوب حاصل نگردد.

این سخنان امام خمینی(ره) را درباره خدعه در سیاست ملاحظه کنید: «یک نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را ببرم آمد اینجا گفت: آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه و نیرنگ و خلاصه پدرسوختگی است و آن را شما برای ما بگذارید چون موقع مقتضی نبود و نخواستم با او بحثی بکنم گفتیم از اول وارد این

سیاست که شما می گوید نبوده ایم. (صحیفه نور، ج ۱، ص ۹۹) امروز چون مقتضی است می گویم اسلام این نیست، و الله اسلام تماش سیاست و مدیریت است، مدیریت رحمانی و برادرانه. اسلام را بد معرفی کرده اند، سیاست مدن (مدیریت کشور) از اسلام سرچشمه می گیرد. سیاست (مدیریت) خدعه نیست؛ مدیریت رحمانی (برادرانه) است. سیاست (مدیریت) یک حقیقتی است، سیاست (مدیریت) یک چیزی است که مملکت را درست اداره می کند، خدعه و فریب و اینها نیست، اینها همه اش خطاست، اسلام سیاست (مدیریت رحمانی) است، طبیعت هم سیاست (مدیریت) است، خدعه و فریب نیست.

نتیجه گیری:

زندگی انسان صحنه تقابل دو نوع مدیریت راهبردی رحمانی و شیطانی است (ان الانسان لفی خسر...). و یا بقول ملک الشعرای بهار: زندگی جنگ است جانا بهر جنگ آماده شو. اگر دایره زندگی و مدیریت زندگی را به دو بخش راهبردی خدایی و شیطانی تقسیم کنیم. مدیریت خدایی (رحمانی) در نیم دایره بالایی و مدیریت شیطانی (استکباری) در نیم دایره پایینی قرار می گیرد. وجه مشترک مدیریت های راهبردی رحمانی و شیطانی خط عدالت است که این دو مدیریت را به هم وصل می کند و یا از هم جدا می کند.

عالم سیاست، عالم احساس و حب و بغض است. باید نسبت به خوبیها (برادری و برابری در جامعه) و بدیها (منیت و خودپرستی و مرام استکباری) گرایش و حب و بغض داشت. باید از بهشت و عدالت و مهربانی خوست بیاید و از جهنم و زور و قلدری و ظلم و حق کشی بدت بیاید.

متأسفانه ما هم در ایران دو قرائت مختلف برای اسلام قائلیم یکی قرائت «برادرانه و برابرانه» (سوسیالیستی) و یکی قرائت استکباری (لیبرالیستی).

حکمرانی یا گفتمان ملی کشورها

ترامپ و بطور کلی غرب به درد بی درمان مبتلا شده است. همه زورگویان و ستمگران عالم معمولاً به این درد مبتلا می شوند. البته این درد آنچنان هم بی درمان نیست. درمان آن مطابق قرآن پذیرش گفتمان «برابری و برادری» یا سوسیالیسم است که برای ترامپ نوعی مرگ محسوب می شود. مولانا گفته:

دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد - پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن

وقتی آمریکا نمی خواهد در پارادایم برابری و برادری با شما زندگی کند و شما هم نمی خواهی به پارادایم استکباری فراتری او سر تعظیم فرود آوری چکار باید کرد؟ جز مخالفت و مقاومت؟

ایرانیان در طول تاریخ همواره این آرمان را در زندگی خود دنبال کرده و انقلاب اسلامی ایران نیز در همین راستا به وقوع پیوست و آقای شهید ایران این آرمان مقدس را به صورت شایسته ای صیانت نمود و میراث ارزشمندی برای ما ایرانیان از خود بجای گذاشت. تمام کینه غرب استکباری از سیدعلی نیز بخاطر این بود که چرا آرمان برادری و برابری ایرانیان بر آرمان استکباری «ماگا» آمریکا و «صهیونیسم» غلبه کرده و منطقه و جهان را به سوی خود جلب نموده است.

جان من جنگ بین فکر هاست نه پول - فکر ها بدند می جنگند با هم نه پول

فکر من این است که پول مال من است - فکر تو آن است که نه پول مال توست

گر برادر باشیم با هم برادروار تقسیم کنیم - هم تو راضی گردی هم من جنگ می رود

ملت های تاریخی نظیر ایرانیان و چینی ها و غرب و اروپائیان هر کدام دارای یک نگاه خاص به زندگی بوده اند. وقتی قبطیان و قوم بنی اسرائیل توسط حضرت موسی از سرزمین مصر و از تیررس فرعون فرار کردند و در نقاط دیگر جهان پراکنده شدند زندگی بسیار خفت باری را شروع کردند. بعد ها در اروپا با تجارت و بازرگانی توانستند ثروتمند شوند و در حکومت ها و دول اروپایی انگلستان و آمریکا نفوذ کنند. حدود یکصد سال پیش احزاب زیرزمینی تشکیل دادند و با توطئه های فراماسونری و تشکیل ارکان اقتصادی جهان را در اختیار گرفتند و حزب صهیونیسم را با آرمان های استکباری و شعار های توسعه طلبی ماگا در آمریکا (maga) درست کردند. بعد از جنگ دوم جهانی و با برنامه های قبلی آرمان استکباری از نیل تا فرات را در قالب کشور جعلی اسرائیل در فلسطین تشکیل دادند و آرمان خود را محقق ساختند.

ایرانیان اما از دوران حکومت هخامنشیان و کوروش آرمان امپراطوری برابری و برادری را پایه گذاری کرده بودند و با ظهور اسلام آیین و آرمان برادری خود را در اسلام و شیوه حکمرانی صالحان (شایسته سالاری و مریتوکراسی) و خانواده بزرگ پیامبر اسلام و حضرت علی ع و تشیع شناختند و دنبال کردند. چینی ها هم بنا بر آموزه های بزرگان خود مانند کنفوسیوس انقلاب عدالت خواهانه خود را برپا کردند و آرمان برابری و عدالت را برای خود برگزیدند. بنابراین سه آرمان بزرگ ملی در ملت های جهان تا کنون شکل گرفته که به ترتیب عبارتند از :

۱- آرمان استکباری غرب، آمریکا (maga) و صهیونیستی یهودیان که فضای رقابت و خصومت است

۲- آرمان برابری و برادری ایرانیان (اسلام شیعی) که فضای رفاقت و هم افزایی است

۳- آرمان برابری چین (سوسیالیسم) که فضای عدالت دولتی است

مقایسه شیوه های حکمرانی موجود ذیل هر آرمان و پارادایم :

حکمرانی برادرانه (اسلامی)

حکمرانی برابرانه (سوسیالیستی)

حکمرانی استکباری (لیبرالیسم غربی)

هر کدام از این شیوه ها راهکارها، راهبردها و آرمان (ها) خاص خود را دارد که در قوانین داخلی و حتی بین المللی مشخص، تدوین، اعلام و ابلاغ می گردد. حکمرانی برادرانه و برابرانه را می توان در یک مسیر و با راهبرد های مشابه تعریف و شناسایی کرد. اما حکمرانی استکباری کاملاً در تقابل با اسلام و سوسیالیسم ارزیابی می شود. استکبار غرب به رهبری آمریکا و ترامپ درصدد است که آرمان استکباری ماگا (maga) را در جهان دنبال کند و سایر آرمان ها و مخصوصاً آرمان برادری اسلام و ایران را نابود کند و اسرائیل بزرگ را در منطقه خاورمیانه حاکم کند.

جمله مهمانند در این عالم ولی - هر کسی گوید که من صاحب خانه ام

صهیون از سویی و ماگا از سوی دگر - هر کدام مدعی در شرق و غرب عالم اند

چین و روس و ایران حیرت زده - جمله حیرانند که چون شد چون کنند

مردم از شر شیطان بزرگ در اضطراب - شر شیطان را چه کس از سر خلق ها کم کند

استانداردهای حکمرانی

هر کشوری باید بر اساس آرمان، گفتن و پارادایمی که برای زندگی شهروندان خود برگزیده، ساختار

حکمرانی و شیوه مدیریت کشور را طراحی کند و قوانین یکپارچه ای شامل راهبردها و راهکارهای اجرایی متناسب با آن تدوین نماید.

برای نمونه، ایالات متحده آمریکا پارادایم های لیبرالیسم (سرمایه داری)، امپریالیسم و ملی گرایی افراطی (ماگا) را برگزیده و قوانین متناسب با این رویکردها را تدوین کرده است؛ رویکردی که سالهاست جهان را تحت نفوذ خود قرار داده است.

در مقابل، چین و روسیه پارادایم «برابری» و سوسیالیسم را انتخاب کرده اند. با وجود ساختار سیاسی متمرکز (یک حزب و یک مجلس نمایندگان خلق)، توانسته اند به قدرت منطقه ای و جهانی دست یابند.

اما جمهوری اسلامی ایران، با وجود انتخاب پارادایم «برابری و برادری»، هنوز نتوانسته است قوانین اجرایی و راهبردهای لازم را به صورت کامل، خالص و یکپارچه متناسب با این پارادایم تدوین کند. در عمل، نظام حقوقی و سیاست گذاری آن ترکیبی ناهمگون از عناصر لیبرالیستی و سوسیالیستی است.

آرمان و راهبردهای مشترک

اگر می خواهیم امت واحد داشته باشیم. لازم است کشورهای اسلامی همه یک پارادایم (هم آرمان و هم کفو باشند) واحد با راهبرد های مشترک داشته باشند. در حال حاضر متأسفانه بین کشورهای اسلامی آرمان واحد و مشترکی وجود ندارد. بطور مثال آرمان (پارادایم فکری) جمهوری اسلامی ایران «برادری و برابری» است

اما آرمان اغلب کشورهای عربی حوزه خلیج فارس «استکباری غربی و آمریکایی» است. بنابراین هیچ اشتراک راهبردی هم نمی تواند بین این کشورها وجود داشته باشد تا تشکیل امت واحد دهند. آمریکا و اسرائیل و بطور کلی استکبار غرب در صد سال اخیر توانسته اند با تطمیع سران کشورهای اسلامی و شیوخ عرب اتفاق و اتحاد کشورهای اسلامی را به هم بزنند و آرمان آنها و پارادایم فکری آنها را از خود کنند و در جایگاه «مستعمره» نگهدارند تا بتوانند نقشه شیطانی اسرائیل بزرگ را اجرایی کنند.

خدا و فیزیک : انسان و متافیزیک

خداوند انسان و فیزیک را ساخت و انسان نرم افزار و متافیزیک را. متافیزیک، فضای فکری محصول فرد فرد انسانها است. انسانها خدای متافیزیک هستند. هرچه می خواهد دل تنگشان می گویند و هرجوری که میلشان بکشد فکر می کنند. دنیا یک سخت افزار (فیزیک) بزرگ و یگانه است که ما (مسلمانان) معتقدیم بوسیله خداوند ساخته شده و این فرآیند ادامه دارد یعنی از یکطرف در حال ساخته شدن و از طرفی در حال تغییر و تخریب و توسعه است. آیا این سخت افزار، نرم افزاری دارد که بر اساس آن کار می کند یا بدون نرم افزار (متافیزیک) است و نرم افزارش در خودش مستتر است؟ ما نمی دانیم. ما فقط سخت افزار و فیزیک را می بینیم. به هر حال زندگی ما انسانها دارای دو فضای فیزیکی و متافیزیکی است. فضای فیزیکی همین دنیا است که محصول آفرینش (خداوند) است. اما فضای متافیزیکی افکار و اندیشه ها و ایدئولوژی و عقاید ماست که محصول انسان تاریخی است. خوشبختانه فضای فیزیکی و دنیای واقعی که محصول کار خداوند است یکی «احد» است که شامل زمین و زمان و جامعه و هر آنچه در زمین و آسمان است می باشد. اما فضای فکری و متافیزیکی محصول انسانها متأسفانه یکی نیست. بلکه متکثر و ضدونقیض است. و شامل افکار و اندیشه ها و عقاید ضد و نقیض و متضاد ما انسانهاست. من فضای فکری و متافیزیکی محصول انسانها را به دو فضای متفاوت و متضاد تقسیم می کنم. یکی پارادایم و ایدئولوژی عاقلانه که شامل آرمان «برابری و برادری» یا سوسیالیستی و دیگری پارادایم غیرعقلانی و کودکانه «آرمان استکباری و اقتدار طلبی» و لیبرالیستی است. امروز بیش از گذشته این دو فضای فکری و آرمانی در انسانها از طریق سازمان ها پ دولتها از هم باز شده و مشخص می باشد. به طوری که از روی اخلاق و رفتار هر انسانی و سیاست هر سازمان و کشوری خیلی زود می شود فهمید که رفتار مردمی و سوسیالیستی دارد یا رفتار لیبرالیستی و یکجانبه. امروز به راحتی می توانیم بفهمیم که چه کشور هایی لیبرالیستی و یکجانبه هستند و در جبهه امپریالیسم و زورگویی قرار گرفته اند و چه کشور هایی در جبهه فکری برابری و عدالت خواه و سوسیالیسم قرار دارند. امروز فضا و موضع فکری کشورها و دولت ها بیش از همیشه در تاریخ روشن شده است. انسانها همه قربانی متافیزیک و آرمان استکباری، خودخواهانه و اقتدار گرایانه هستند (ان الانسان لفی خسر...). بجز آنهایی که به متافیزیک خوب و نوع دوستانه و مردمی و پیامبرانه و سوسیالیستی روی آورند. (سوره والعصر).

امروز می بینیم که آمریکا به عنوان سرمدمدار کشورهای لیبرالیستی و امپریالیستی کارش به جایی رسیده که دیگر نمی تواند هیچگونه آرامشی را برای کشورهای جبهه فکری متقابل (سوسیالیست، برابر و عدالت خواه) یعنی چین و روسیه و ایران تحمل کند و به اصطلاح شمشیر را از رو بسته است. این رفتار وحشیانه به این دلیل است که به استیصال رسیده و خود را کاملاً رو به افول می بیند و لذا تفکر و شعار امپریالیستی خود (ماگا) را پنهان نمی کند. و از همیشه بیشتر، پررنگ تر و پر سروصدا تر مطرح می کند و همراه با جنگ علنی علیه کشور عزیز ما ایران آن را دنبال می کند.

الملك يبقي مع الكفر (سکولاریسم) و لا يبقي مع الظلم

کفر با ظلم فرق می کند. کفر یک اشتباه فکری (متافیزیکی) است که صدمه ای به کسی نمی زند و زیانی به کسی وارد نمی کند و مجازاتی ندارد. اما ظلم یک عمل زیانبار یا صدمه زننده است که ظالم باید مجازات و یا

جریمه شود. کفر و سکولاریسم هر دو از نظر خداپاواران یا خداپرستان یک انحراف فکری و متافیزیکی محسوب می شود.

جنگ آخرالزمان

آخرین جنگ انسانها جنگ ایدئولوژیک است. غرب به سرمداری آمریکا ایدئولوژی برادرانه و برابرانه «سوسیالیسم» را نمی پذیرد و همچنان بر ایدئولوژی کودکانه «لیبرالیسم» خود پای می فشارد و به دنبال شعار «ماگا» می خواهد که یگانه قدرت مسلط جهان باشد. لذا این جنگ، جنگ آخرالزمانی انسانها تا یکی شدن متافیزیک انسانها و ایدئولوژی شرق و غرب ادامه خواهد داشت.

ید الله مع الجماعة

امام علی(ع) در نهج البلاغه با این استدلال خوارج را به پیروی از آرمان «برادری و برابری» توصیه و از رفتار یکجانبه و «استکباری» بر حذر داشت. در مقایسه سه مکتب اسلام، سوسیالیسم و لیبرالیسم نیز باید گفت:

سوسیالیسم ، اسلام سکولار است.

اسلام ، خداپرستی و سوسیالیسم الهی است.

لیبرالیسم ، منیت و خودپرستی است.

جنگ ایران و آمریکا هم جنگ خداپرستی (سوسیالیسم الهی) با خودپرستی (لیبرالیسم افراطی) است. خداپرستی (سوسیالیسم و خوبیها) و خودپرستی (لیبرالیسم و بدیها) دو سوی درست (راستی/دوستی/بهشتی) و نادرست (کاستی/دشمنی/جهنمی) تاریخ هستند که هیچگاه با هم سازگار نخواهند شد. بهشت آنجاست که آزاری نباشد - کسی را با کسی کاری نباشد همه دوستدار هم مشتاق خدمت - همه خوشحال، کم و کاستی هم نباشد

محدودیت های دعا کردن

فرق عالم فیزیک با عالم متافیزیک

عالم متافیزیک ، عالم فکرها، ذهن ها و اندیشه ها و توهم های عجیب و غریب است. عالم فیزیک برعکس متافیزیک است. یکپارچه ، منظم ، متوازن و قابل اندازه گیری و کنترل است. واقعی است.

الدنیا مزرعه الآخرة

مشکلی که بعضی از مومنان با خداوند دارند این است که بعضی از دردها هستند که فقط با خوردن دارو درمان می شوند. اما بعضی از مومنان می خواهند که بدون مراجعه به پزشک و مصرف دارو فقط با دعا دردشان درمان شود.

دردی است غیر دارو کان را درمان نباشد - اما برادرم گفت دعا شفای دردهاست

من به وجود خداوند متعال آنچنان ایمان دارم که خود را بخشی از این وجود بزرگ، یکتا و لایتنهای می دانم. و ایمان دارم که خداوند بزرگ خالق و صاحب و مالک هستی و کل و تمامیت زندگی و حیات (فیزیک) جهان است. و اسلامی را دوست دارم که پشتیبان و حافظ منافع و مصالح ملی است.

او هیچگاه به «علم» و متافیزیک خدایی که سازوکار جهان و بر ساخته اوست خدعه و نیرنگ و خیانت نمی کند و هیچ اتفاق «غیر علمی» را اجازه نمی دهد که روی دهد و به وقوع بپیوندد. حتی اگر بنده ای از بندگان خویش مانند اولیا و پیامبران به درگاه او دعا کند و بخواهد که آن اتفاق «غیر علمی» و غیرخدایی بصورت عجیب و معجزه وار روی دهد و صورت پذیرد. به عبارت ساده تر خداوندی که من شناخته ام و به آن ایمان دارم به هیچکس اجازه نخواهد داد که برخلاف اراده او تصمیم بگیرد و آن را با دعا عملی کند. انسان ممکن است اصطلاحاً دسته خودش را ببرد ولی خداوند هیچگاه دسته خودش را نمی برد و خودش را نفی نمی کند.

حتی اگر بنده اش عاجزانه دعا و درخواست کند. دعا اثر متافیزیکی دارد و اگر متافیزیک و فکر کسی اصلاح شود و از لیبرالیستی به سوسیالیستی تغییر کند نتایج اجتماعی مثبتی خواهد داشت. لذا ما باید دعا هایمان برای اصلاح فیزیکی جامعه باشد ولی از طریق اصلاحات متافیزیکی و فکر. می گویند دعا باید به اصطلاح فیزیبل و قابل استجاب باشد و از خداوند دعای صرف متافیزیکی و غیرقابل اجابت را نخواهیم. اگرچه بیشتر مردم در عالم متافیزیک خود بسیار دعای غیرقابل اجابت می کنند. تجربه نشان داده است که دعا تأثیر غیرمستقیم دارد یعنی از طریق تأثیر بر روی روح و فکر و اندیشه انسانها و امیدوار کردن و تقویت ایمان آنها را تشویق به انجام کارهای اجتماعی مهم بر می انگیزاند. بس دعاها کان زیان است و هلاک - از کرم می نشنود یزدان پاک

عدالت مطلوب : مقاله پیوست

[Http://iran.somee.com](http://iran.somee.com)